

منظور ما از برقراری سوسیالیسم واقعی چیست؟

بیست نهم اردیبهشت هشتاد و هفت

سیروان پرتونوری

سرمایه داری به یکباره ظهور نکرد، بلکه از درون جامعه فئودالی رشد کرد، به تدریج قدرت گرفت و در نهایت سیستم فئودالی را از بین برد. رشد تولید کالایی (تولید به منظور فروش) در اقتصاد و شکل گیری بازرگانی از عوامل رشد سرمایه داری بودند. پیشه وران و بازرگانان در شهرها تجمع کردند و با انباشت سرمایه در دستان پیشه وران و بازرگانان کم کم آنان تبدیل به طبقه ای شدند که در جامعه فئودالی به آنان طبقه سوم یا طبقه متوسط می گفتند. انقلاب صنعتی به خصوص اختراع ماشین بخار و تکامل شیوه های نوب فلزات عامل مهمی در تحول فرماسیون اجتماعی-اقتصادی از فئودالیسم به سرمایه داری بود. به موازات رشد نیروهای مولد، با پیدایش طبقات جدید، اندیشه های بورژوازی اومانیسم، عقل گرایی و لیبرالیسم زمینه های فکری انقلابات بورژوازی را فراهم آوردند. انقلابات بورژوازی هلند، انگلستان و فرانسه ضربات قطعی بر سیستم فئودالیسم وارد آوردند. به هر حال به تدریج سیستم سرمایه داری سیستم مسلط اجتماعی-اقتصادی جهان شد.

سرمایه داران یعنی صاحبان وسایل تولید و کار در مقابل انبوه فاقدان وسایل تولید که مجبورند برای امرار معاش خود برای سرمایه داران کار کنند یا به عبارتی نیروی کار خود را به آنان بفروشند، یعنی مزدکاران. تضاد طبقاتی در جامعه سرمایه داری، همانا تضاد بین مزد کاران و سرمایه داران است. چنان که میبینیم جامعه سرمایه داری بر اساس استثمار طبقه کارگر استوار است، گروه کوچکی از انسان ها بر همه چیز حاکم اند، اکثریت کارگران صاحب هیچ چیز نیستند، سرمایه داران فرمان می دهند، کارگران اطاعت می کنند. سرمایه داران استثمار می کنند، کارگران استثمار می شوند. تمام ماهیت جامعه سرمایه داری عبارتست از این استثمار بی رحمانه ای که داماً افزایش می یابد.

سرمایه داری با بازپس گیری تمامی آنچه که طبقه کارگری ۲۰۰ سال مبارزه به دست آورده است ثابت کرده است که اصلاح پذیر نیست و هرگونه اصلاحات اجتماعی در چارچوب تنگ سرمایه داری موقتی و گذار است در شرایط فعلی رهایی از کلیه مصائب مستقیم و غیرمستقیم سرمایه داری تنها سرنگونی کاپیتالیسم از طریق یک انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است. در حال حاضر در سطح جهانی تنها نیرویی که منافع واقعی خود را تماماً در تضاد با سرمایه داری میبیند و بنابراین تنها با دست زدن به یک انقلاب رادیکال قادر به پیشبرد منافع خویش است طبقه کارگر است. اینک به اثبات رسیده است که هرگونه سوسیالیسم و رادیکالیسم غیر کارگری قادر به نفی کلیت سرمایه داری نیست و توانایی گسست کامل از نظم کاپیتالیستی را ندارد و بنابراین جبراً در مقطعی از رشد خود تمامی ادعاهای خود در باره عدالت اجتماعی و آزادی را کنار گذاشته و به سمت سرمایه جهانی حرکت میکند. بنابراین رهایی از نظم و ایرنگر سرمایه، پایان دادن به مناسبات سرمایه، از بین بردن استثمار انسان از انسان و ایجاد نظامی اجتماعی مبتنی بر برابری انسان ها، عدالت اجتماعی و آزادی تنها از طریق سرنگونی سرمایه داری از طریق یک انقلاب رادیکال کارگری و سوسیالیستی امکان پذیر است. از طرف دیگر سرمایه داری به اوج توحش خود رسیده است کشورهای بزرگ سرمایه داری هنوز موفق نشده اند به

دوران طلایی خود باز کردند، سود آوری سرمایه در بخش های صنعتی پایین آمده است و سرمایه داری مالی، برای کسب فوق سودهای عظیم محملی مناسب تر از نظامی گری ندارد. هزینه های تسلیحاتی و نظامی نه تنها پایین نیامده است بلکه روز به روز در حال افزایش است و کشورهای امپریالیستی برای گسترش نفوذ و حضور مستقیم خود در کشورهای پیرامونی و باز تقسیم جهان، باعث جنگ های جدیدی شده است و هیچ چشم اندازی نیز برای پایان این وضع متصور نیست به جز تغییر و دگرگونی نظم کنونی سرمایه با انقلابی رادیکال و سوسیالیستی.

سوسیالیسم به یک نظام رهایی بخش بشریت اطلاق می گردد که به رهایی انسان ها از قیودات ناعادلانه اقتصادی، اجتماعی و تشکیل جامعه ای عاری از استثمار و نابرابری معتقد باشد. بر اساس جهان بینی سوسیالیستی ارزش های انسانی برابری طلبی و آزادیخواهی مانند مالکیت و کنترل جمعی و دمکراتیک بر تولیدات اجتماعی، باید بر روابط غیرکالایی، غیرکارمزدی، حق تعیین سرنوشت در زندگی شخصی و تشکیل خود حکومتی های محلی، در نظم سرمایه حاکم شود و باید افق و مناسبات همبستگی آور جایگزین موازن استثمارگر سرمایه داری شود و مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار اجتماعی تولید و فعالیت های اقتصادی و ثروت، سیستم پولی و کارمزدی، حکومت اقتدارگرایانه صاحبان قدرت و ثروت و فرهنگ سودجویی فردی و رقابت گرایی لغو گردد. اگر در چارچوب کاپیتالیسم، صاحبان سرمایه از طریق اهرم هایی نظیر مالکیت خصوصی بر ارکان عمده ی اقتصاد (سرمایه، تکنولوژی، اطلاعات، غیره) و بکارگیری نیروی کار پرولتاریا و اکثریت توده های مردم زحمتکش به تولید و بازتولید ثروت و تصرف خصوصی آن می پردازند و اگر بر مبنای قانون ارزش به کارگر عمدتاً، معادل متوسط مخارج معیشت وی و خانواده اش حقوق (بخشی از ارزش واقعی) پرداخت می شود و مابقی آن (ارزش افزوده) به عنوان سود به سرمایه دار تعلق می گیرد، طبعاً این رابطه ی استثمارگرانه و نابرابر به ایجاد فاصله ی بسیار فراخ طبقاتی بین اقلیتی از صاحبان ثروت و قدرت در یک طرف و اکثریت عظیمی از کارگران و مزدبگیران، زحمتکشان، بیکاران در طرف دیگر و نتیجتاً گسترش فقر و محرومیت وسیع در میان توده های مردم یعنی بخش اعظم جامعه منجر می گردد که عوارض اجتماعی بسیار دیگری مانند اختیار زدایی، مصرف گرایی بی هدف، از خود بیگانگی، فرد گرایی و رقابت های ناسالم اقتصادی، اجتماعی ماحصل ناهنجار آن می باشند.

بنابراین نظریه کلاسیکی و پیشرو جنبش چپ، با ظهور سوسیالیسم یعنی تغییر رادیکال در مناسبات اقتصادی، اجتماعی سرمایه داری با نظامی که بر اساس مالکیت و کنترل عمومی و دمکراتیک بر اهرم های اصلی اقتصاد و ثروت تولید گشته از آنها استوار باشد، زندگی تقریباً برای همه انسانها شکوفاتر و دلپذیرتر خواهد گردید. اگر در جامعه سرمایه داری به خاطر وجود روابط کارمزدی، نیروی کار همچون یک شئی وجود خارجی و قدرتی مستقل به خود یافته است و حتی در مقابل شخصیت انسانی قرار می گیرد و اکثریت مردم اسیر قیودات استثمارگر و مستمگر اجتماعی و تحت کنترل سرمایه و مناسبات کالایی آکنده از آن قرار می گیرند، در صورت برقراری سوسیالیسم، کارگران و اکثریت قاطع توده های مردم (مزدبگیران، بیکاران، محرومان شهر و روستا و سایر اقشار زحمتکش مانند اغلب پزشکان، متخصصان تکنولوژیک، کامپیوتری، مدیران در رده های پایین و متوسط) فارغ از کنترل سرمایه بوده و با مشارکت آگاه و مستقیم خود در سازماندهی اقتصادی، اجتماعی جامعه و از طریق نفی سیستم کارمزد و روابط بیگانه گرای مشتق یافته از آن که پدیده عمده نفی کننده انسانیت است، به ایجاد جامعه ای آزاد، برابر، عادلانه و همبستگی آور اقدام می کنند. در جامعه جدید

دیگر زندگی مردم تحت کنترل عوامل مخرب اجتماعی (مناسبات استثمارگرایانه، ستمگرایانه و محدودیت های مادی، معنوی متاثر از آن) قرار نمی گیرد بلکه ارزش ها و موازین مثبت بدست آمده در طول تاریخ بشری و از جمله آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی با ظرفیت های بسیار وسیع تر، رادیکال تر و انسانی تر متکامل تر شده در جامعه استقرار می یابند. در اینجا قابل اهمیت است اشاره گردد که در قرن ۲۰ آنچه که به نام سوسیالیسم در برخی از جوامع و به ویژه در شوروی سابق تجربه شد با ماهیت انسانی یک جامعه ی سوسیالیستی که تا به حال میلیون ها انسان زندگی و جان خود را در راه آن باخته اند فاصله داشت. نظام های مستبد تک حزبی که در آن انسان ها نمی توانستند عقاید دگراندیش خود را ابراز کنند، گروه ها و سازمان های اجتماعی، سیاسی خود را تشکیل بدهند و به ویژه اینکه کارگران حق تشکیل اتحادیه ها و سازمان های مستقل خود را نداشتند و در عوض برنامه ریزی های اقتصادی، اجتماعی و تصمیم گیری های استراتژیک برای ساختمان جامعه کاملاً سانترالیزه و تحت کنترل یک اقلیت بسیار کوچک در رهبری احزاب و در زیر نظر حکومت گران بودند، هیچگونه قرابتی با یک جامعه ی سوسیالیست که حکومت واقعی پرولتاریا مستقر بوده و انسان ها بر زندگی شخصی و اجتماعی خود کنترل آزاد، آگاه و همبستگی آور داشته باشند، نداشتند. اگر به این نظریه ی بسیار مهم بنیانگذاران سوسیالیسم (مارکس و انگلس) پایبند باشیم که "آزادی هر فرد در قید آزادی برای همه" است، دیگر باید بدیهی باشد که سوسیالیسم یعنی ایجاد شرایطی عادلانه، برابرگونه و بدون استثمار از دموکراسی مرسوم بورژوازی یعنی مشارکت آزاد و آگاه انسان ها در تعیین سرنوشت فردی و خصالت مناسبات اجتماعی جدا ناپذیر است. سوسیالیسم یعنی تبلور یک زندگی انسانی در ابعاد مادی و معنوی جامعه، یعنی یک ساختار سیاسی واقعا انسانی که دست یافتنی خواهد بود. مسئله بسیار حیاتی این است که نفی مناسبات مخرب سرمایه داری و نقد از سوسیالیسم تجربه شده در این قرن تنها طرف ساده تر قضایه است و موضوع چگونگی حرکت در جهت ایجاد سوسیالیسم واقعی است که همچون چالش اصلی در مقابل جنبش چپ قرار دارد.

سوسیالیسم مثل مراحل دیگر تکامل اجتماعی امری اجتماعی و جهانی است که در رابطه با یک مجموعه جهانی باید مورد بررسی قرار گیرد. تغییر مناسبات بین کار و سرمایه و کیفیت این رشد و ظرفیت و درجه تکاملی آنها باید مورد توجه عمیق در مقیاس جهانی قرار گیرد. اساس سوسیالیسم انسان است و مارکس به این نکته تاکید کرده است. اما زمان به مارکس اجازه نداد تا این اندیشه را بیشتر بشکافد.

سوسیالیسم مرحله ای از تکامل تاریخ اجتماعی است و ضرورت استقرار آن اهمیتی دارد که بشریت در نهایت به این ضرورت تاریخی پاسخ خواهد داد و گریزی از آن نیست و هر کس در این حکم تاریخی شک دارد باید به گذار تاریخی در گذشته نگاه کند. با قبول این حکم، البته پروسه رشد تاریخی سوسیالیسم ممکن است کند و یا تند باشد که این خود موضوعی قابل بحث است.

اما اعتقاد به فلسفه ی ماتریالیسم دیالکتیک یعنی پیشروی ناگزیر جامعه به سوی موازین عالی تر معنوی و مناسبات عادلانه تر اجتماعی به مثابه ی سوخت و انرژی ذهنی انسان های سوسیالیست، سرانجام در مبارزات و فعالیت های جنبش های آزادیخواه و عدالت جو مادیت پیدا می کند. تاریخ بشری مظهر خود را بر پیروزی این روند مترقی و انقلابی زده است. معتقدان به این راه مقدس انسانی، لاجرم، باید عمل کنند.

زنده باد سوسیالیسم

سیروان پرتونوری